بخوانند و بخوانند و بیاموزند

فرزانه طاهری

متن زیر، اظهارآرایی است که فرزانه طاهری- به عجاله- در مورد گلشیری، اعم از روحیات و نگرش‌هایش و نیز پیرامون بنیاد و جایزه گلشیری مطرح کرده است. طاهری معتقد است «هوشنگ گلشیری هرگز تمایلی به تکثیر خود ندانست» و اضافه می‌کند «این را هم باید بگویم که گلشیری شدن هرگز کار ساده‌ای نبوده و نیست» همسر گلشیری در توضیح بیشتر دیدگاه مزبور متظهور از واژه «تکثیر» می‌گوید: «یعنی نمی‌خواست شاگردانش را مشابه آخودش[!] درست کند. اصلاً از تکرار خود در کار خودش هم نفرت داشت. مصداق این برهیز از تکرار را در نمونه کار گلشیری‌هایش به عینه می‌توان دید» فرزانه طاهری متذکر می‌شود که گلشیری موضوع نوع خاصی از داستان نبود و می‌گوید: «اما داستان خوب را خیلی خوب می‌شناخت. همیشه ذوقی داستانی از نوع‌سنادی داشت و نظرش را جلب می‌کرد. عبارت معروفش را در مورد آن نوسنده

جن‌های درون ما

محمد تقوی

۱ ده سال پیش هوشنگ گلشیری به آن نقطه محتوم رسید که در انتظار همه ماست و حالا گوان آن رسیده بیستیم از او تنها نوشته‌ای بر جهان ما باقی مانده است. او معتقد بود که تغییر جهان از راه ادبیات، حرافهای بیش نیست اما من فکر می‌کنم در ابعاد کلان‌تر نوسنده‌گانی هستند که آرانها نقشی بر زمانه باقی می‌ماند. هوشنگ گلشیری جزئی نوسنده‌های بود.

اوایل رمان اینه‌های دردار، شخصیت اصلی رمان از خودش می‌پرسد: «کجایی‌ام من؟» یا چرا؟ ما کجایی هستیم و چقدر نیازمند درک خویشتن‌ایم؟ ما که هستیم؟ چه گذشته‌ای داریم و چه طرحی برای اینده؟ راه نجات ما چیست. کجاست؟

به اعتقاد نگارنده هوشنگ گلشیری در محدوده‌ای که ادبیات ایرانی قلم می‌زد و دلمشغولی‌هایش او را به هر طرف که می‌بردند، سرانجام به همین خاک دامنگیر بازمی‌گشت و مطوافتی که مردمان این سرزمین را زنده و مرده، از دیروز تا فردا به یکدیگر پیوند می‌دهد.

از این منظر که به آثار گلشیری نگاه کنیم، شاید بتوانیم تاثیر او را بر جهان او و جهان خود تحلیل کنیم؛ تاثیری که او ناخواه‌اش‌ای یک وجهه اجتماعی هم هست. اگر بپذیریم که او این نخواهانگی مشترک که در ذهنیت همه هست نتایج او تاثیر پذیرفته است. چاره‌ای نداریم جز اینکه بپذیریم بنا بر قانون عمل و عکس‌العمل اثر او بر جهان ما تاثیر گذاشته است و باید نشانه‌های این تغییر و تحول را پیدا کنیم. شاید او راهی باز کرده باشد تا بفهمیم انسان ایرانی، انسان ترازیک ایران و بزرگاهها چطور عمل می‌کند. کدام داستان ایرانی را سراغ دارید که به اندازه «خانه مقابل» به جستجو در این بزرگاه بپردازد. چرا همچون ادوهای این داستان برجسته وقتی همدیگر را پیدا می‌کنیم و به خیابان‌ها می‌آییم، به جای آنکه با چشم سر ببینیم و مثل آدم‌های کدام را از دست می‌دهیم.

۲ ما اسیابی‌ها انگار یکباره از چند قرن پیش به این زمانه، به قرن بیست و یکم پرتاب شده‌ایم: خیلی هم عجله داریم و جایگاه درخور و شایسته خویش را طلب می‌کنیم. اما جایگیری به این اسانی‌ها نیست. چرا که باید یک باهمی راهی را طی کنیم و نتیجه‌ای را بگیریم که دیگران طی چند قرن گفته و گرفته‌اند. راهی نسخه پیچیده‌اند که باید از فرق سر تا نوک پا غربی بشویم. نسخه‌های دیگری هست که بعضی‌هایی حتی مجرب هم هست ولی نه برای ما. هوفاری‌های خشک‌اندیشانه و چیمدان‌ها به جای ذوق‌ورزه شدند که باید راه خودشان را پیش بگیرند. یکی همین هم هست که این روزها از کارتون و سینما بگیرید تا فوتبال و کارخانه و الکترونیک و رویات، هر جا که چشم‌اندازها هست ذن و اموزه‌های بودا هم هست.

در اثار هوشنگ گلشیری نشانه‌های بسیاری از چنین رویکردی دیده می‌شود. به قول زنده‌یاد بیژن جلالی تجربی ترکیب غربی از مدرنیسم و ارزش‌های عینی فرهنگی و هستی‌شناسی ایرانی داستان خانه روشنان اعجوبه خیرناشگیری از این فرایند غربی است. داستانی با زیبایی‌شناسی و پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های یک داستان مدرن اما در پیوند با تمرکز و مدیتیشن و عرفانی که هنوز هنوز داستان کرامات و عجایب را جذب به سینه نقل می‌شود و اما نه تا رسیده به ما و خواه ناخواه بخش بزرگی از میراث فکری ما را شکل می‌دهد. گلشیری به فرانت به الگویی دست یافت که کلید گشایش دروازه‌ها، اینده و گذشته و حال و اینده را در عمارتی مدرن داستان در زن حی و حاضر جز کلک و نسخه‌ای و پلشتی چیزی نمی‌بیند و در تصویر جن‌ها مجله خارجی سراسر لطف و زیبایی: دوگانه اثیری. الگانه شاید بدترین تفریحی باشد که انسان تراژیک ایرانی میتواند به آن دست بزند. و نتیجه آن همیشه فلق جنایت و بدبختی بوده است. شاید تنها راه شکستن این نفرین، شکستن بت عبار و زیبای این بنکده باشد. نام شخصیت اصلی رمان اینه‌های دردار ابراهیم است. او نوسنده است و حاصل زندگی‌اش پرداختن به کار می‌برد و می‌گفت طرف «این کارم» است. می‌دانست چطور پیروی کنیم و این را به داوران هر دوره نیز منتقل کردیم» وی در مورد عملکرد بنیاد گلشیری، این طور نظر می‌دهد: «این ادعا که بنیاد از روش او پیروی می‌کند به این معنا نیست که ما می‌دانیم، جدی بود. زندگی‌اش بود، آنقدر جدی که گفتن دارند. شوخی هم نداشت. رفیق‌باز هم نبود وقتی باری‌اش و نیز بیرلمون بنیاد و جایزه گلشیری مطرح کرده است. طاهری معتقد است «هوشنگ گلشیری هرگز تمایلی به تکثیر خود ندانست» و اضافه می‌کند «این را هم باید بگویم که گلشیری شدن هرگز کار ساده‌ای نبوده و نیست» همسر گلشیری در توضیح بیشتر دیدگاه مزبور متظهور از واژه «تکثیر» می‌گوید: «یعنی نمی‌خواست شاگردانش را مشابه آخودش[!] درست کند. اصلاً از تکرار خود در کار خودش هم نفرت داشت. مصداق این برهیز از تکرار را در نمونه کار گلشیری‌هایش به عینه می‌توان دید» فرزانه طاهری متذکر می‌شود که گلشیری موضوع نوع خاصی از داستان نبود و می‌گوید: «اما داستان خوب را خیلی خوب می‌شناخت. همیشه ذوقی داستانی از نوع‌سنادی داشت و نظرش را جلب می‌کرد. عبارت معروفش را در مورد آن نوسنده

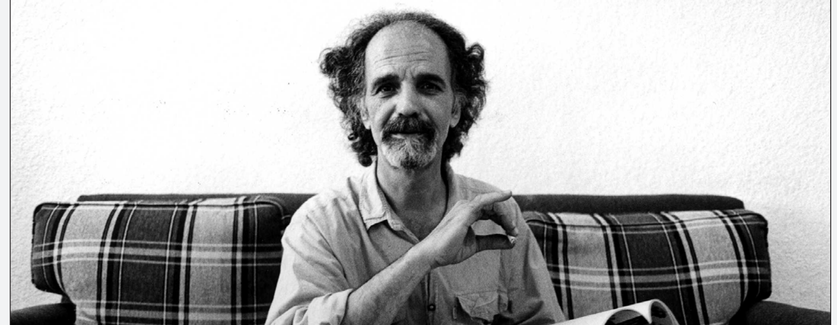

نگاهی به نویسنده مناقشه‌انگیز، هوشنگ گلشیری به بهانه یازدهمین سالگرد درگذشت‌اش

دست تاریکِ دستِ روشن

جریان‌های ادبی در ایران همواره محل مناقشه‌اند. باور عده‌ای بر این است که داستان‌نویسی ایران دوران کودک‌ای‌اش را پشت سر می‌گذارد و تنها تک‌ستاره‌هایی در این عرصه درخشیده‌اند و بعد به دست فراموشی سپرده شده‌اند. عده‌ای هم می‌گویند مسیری در این حوزه شکل گرفته است. گلشیری‌نامی است که برای بعضی نویسنده‌ها منبع الهام و نوشتن بوده است. متن‌های مخاطب را به چالش می‌کشد، ذهن را درگیر می‌کند. عده‌ای او را همواره می‌شوند و عده‌ای هم نه... جور دیگری می‌خوانند، جور دیگر می‌نویسند. در پرونده پیش رو صداهای مختلف را در این ارتباط کنار هم می‌شنویم و مگر خود او همین را نمی‌خواست؟...

لادن نیکنام

– به نظر شما آیا خود گلشیری بر جریان داستان‌نویسی اثر گذاشته یا نوشته‌هایش؟ نحوه گردانن کارگاه‌ها و شاگردهایش باعث ایجاد جریان ادبی خاصی در سه دهه گذشته شده؟ حتی تو نیز خیلی تحت‌تاثیر یا شاگردانش هم اثرگذار بوده است. شاید هم تلفیقی از این دو باعث شده که ما امروز نقدل مسیر و ریشه‌های آن جریان می‌گردیم.

این برای من خیلی خوب بود. در آن شب که کار کالوینو را تحلیل کرد به ۱۶ ۱۵ نفر گفته بود کتاب را بخوانند و راجع به آن حرف بزنند. اینقدر اینها را قشنگ مرور می‌کرد و اینقدر با تمدن و مهربانی و با علاقه بسیار آن جلسه را چرخاند که وقتی بیرون آمدم فکر کردم، چقدر خوشبختم که این آدم را می‌شناسم. یا چقدر خوشبختم که این آدم از این کتاب خوشش آمده است. شاگردهایش فقط تحت تاثیر نوشته‌هایش نبودند. خیلی بهشان چیز یاد می‌داد. آنهایی که او همه از او برمی‌خیزند.

– به نظر شما آیا خود گلشیری بر جریان داستان‌نویسی اثر گذاشته یا نوشته‌هایش؟ نحوه گردانن کارگاه‌ها و شاگردهایش باعث ایجاد جریان ادبی خاصی در سه دهه گذشته شده؟ حتی تو نیز تحت‌تاثیر یا شاگردانش هم اثرگذار بوده است. شاید هم تلفیقی از این دو باعث شده که ما امروز نقدل مسیر و ریشه‌های آن جریان می‌گردیم.

این برای من خیلی خوب بود. در آن شب که کار کالوینو را تحلیل کرد به ۱۶ ۱۵ نفر گفته بود کتاب را بخوانند و راجع به آن حرف بزنند. اینقدر اینها را قشنگ مرور می‌کرد و اینقدر با تمدن و مهربانی و با علاقه بسیار آن جلسه را چرخاند که وقتی بیرون آمدم فکر کردم، چقدر خوشبختم که این آدم را می‌شناسم. یا چقدر خوشبختم که این آدم از این کتاب خوشش آمده است. شاگردهایش فقط تحت تاثیر نوشته‌هایش نبودند. خیلی بهشان چیز یاد می‌داد. آنهایی که نداشتند. اما نمی‌توانم بگویم نوسنده

خوبی بود.

– چرایی‌اش که به وسیله شخص گلشیری ایجاد شد و زمانش را می‌توانیم بپذیریم تولد نشازده احتجاب آبرومند[!] یا ظرفیت‌ها را از تا موقع تا ۱۱ برگرد به نا؟ منل فلان مکتب ادبی که در یک دوره‌ای به اساس زیرساخت‌های ادبی، هنری و اجتماعی ساخته می‌شود و بعد جای خود را به مکتب دیگری می‌دهد.

– ماجرا این است که در کارگاه‌های داستان‌نویسی دو دهه قبل کسانی بودند که نمی‌گذاشتند شخصی بروند کوتاه یا چاپ کنند. حتی اگر پنج سال به آن کارگاه می‌رفت، معنی‌اش این نبود که نوسنده خوبی شده است. الان مثل درجه‌های ارتشی همه شده‌اند. سرهنگ اگر کار به درنیخور از آب درآید. می‌خواهم بگویم که نه فقط دوره‌اند نیز گلشیری که ادبیت نیز رنیتیون و نه داستان ذهنی را در ایران پایه گذاشت که دریاره نیز یک نوسنده مقلد هم نوشتن. وقت لازم دارد و کار جدی.

۲ـ من درباره نثر هوشنگ گلشیری نوشته‌ام و جایم را در مقاله افورنگان/ زبان‌آوری‌های هوشنگ گلشیری کدمام و چاپ شده. در یکی از ویژه‌نامه‌های روزنامه شرق‌ال چاپ شده. لطفاً به این جمله ـ که بر سر در آن[!] مقالهام نوشته‌ام ـ دقت کن:

برای هوشنگ گلشیری که کلماتش حرام و زهر است بر هر جا و هر کس که ادبیات را به ریا و به ریز سیاسی بفروشد.

در آن زمان و بیا این جمله، جمله‌ای که به یک جریان خاص روزنامه‌نگار آن زمان ـ به خاطر جلسات زرنگ و دزدمیاز ـ خطاب نمی‌زدم، به آن بخش که کمی هوشمندی غیری داشت و حسابگری و می‌خواست از گلشیری ونیترین بسازد، نظر داشتم. باور می‌کنی یا نمی‌کنی؟ ونیترین ساختن از نوسنده‌ای که حاضر نشد حتی یک کلمه از داستان‌هایش سانسور شود و آن مقاله آنقدر گم شده که اینجا دست کوتاه از منابع برداد ایرانی حتی نمی‌توانم پیدا کنیم که

گفت‌وگو با لیلی گلستان درباره هوشنگ گلشیری

وجودش به آدم جان می‌داد

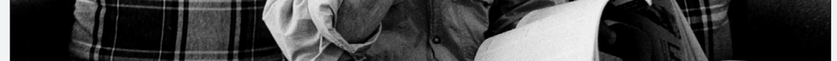

شیوا اسطوبی
داستان‌نویس

مدرس داستان‌نویسی منزه

عجیب نیست وقتی از دم بخواهند چندصفحه‌ای درباره گلشیری بنویسند. یکبار اول از «صفحه‌های گلشیری»، شیوه برخورد گلشیری نیز بود! با صفحه‌های که برایش صفحه‌ها نیستند و برایش مرده‌اند، با برایش می‌فرستادند یا بار حیوز دیگری که بار اول با مناظر قرار بود قرار با برایش بیاید سیاه کالسکه را می‌کشیدند. «لامی ۳۱» در این تصور پیش می‌رفت که بعضی نشانه‌ها «همری سیاه نشال ساید دستکش‌های سیاه بر لباس خیلی مشکی» بود. «ایست بازرسی» بود. «ایست بازرسی» بود. «ایست بازرس